

**Predigt zum Reformationsfest, 3.11.2024,
Erlöserkirchengemeinde Düsseldorf (SELK)
Pfr. Gerhard Triebe**

Römer 3,21-28:

اما اکنون خدا راه دیگری برای نجات به ما نشان داده است. ما تا به حال سعی میکردیم با اجرای 21-22 مقررات و تشریفات مذهبی، به این نجات و رستگاری دست یابیم و در حضور خدا پاک و بیگناه شمرده شویم. اما در این راه نوین، دیگر چنین نیست، هر چند که این راه، چندان هم تازه نیست، زیرا کتاب آسمانی ما از زمانهای گذشته نوید آن را داده بود. اینک خدا چنین مقرر داشته که اگر کسی به مسیح ایمان بیاورد، از سر تقصیرات او بگذرد و او را کاملاً «بیگناه» به حساب آورد. همه انسانها نیز بدون توجه به مقام و یا سوابقشان، میتوانند از همین راه، یعنی «ایمان به عیسی مسیح» نجات یابند.

زیرا همه گناه کرده اند و هیچکس به آن کمال مطلوب و پرjalالی که خدا انتظار دارد، نرسیده است 23

اما اکنون اگر به عیسی مسیح ایمان آوریم، خدا ما را کاملاً «بیگناه» به حساب میآورد، چون عیسی 24 مسیح به لطف خود به طور رایگان گناهان ما را برداشته است.

خدا عیسی مسیح را فرستاد تا مجازات گناهان ما را متحمل شود و خشم و غضب خدا را از ما 25 برگرداند. خدا خون مسیح و ایمان ما را وسیلهای ساخت برای نجات ما از غضب خود. به این ترتیب او عدالت خود را ظاهر نمود. اگر او کسانی را که در زمانهای گذشته گناه کرده بودند مجازات نکرد، این هم کاملاً عادلانه بود، زیرا او منتظر زمانی بود که مسیح بیاید و گناهان آنان را نیز پاک سازد.

در زمان حاضر نیز خدا از همین راه گناهکاران را به حضور خود میپذیرد، زیرا عیسی مسیح گناهان 26 ایشان را برداشته است. اما آیا این بی انصافی نیست که خدا گناهکاران را بیگناه بشمارد؟ نه، زیرا خدا این کار را بر اساس ایمانشان به عیسی مسیح انجام میدهد، یعنی ایمان به کسی که با خون خود گناهانشان را پاک کرده است.

آیا حالا دیگر کسی میتواند به خود ببالد و تصور کند که با پرهیزگاری و اعمال نیک خود، نجات 27 یافته و مقبول خدا گشته است؟ هرگز! چرا؟ زیرا نجات، نه از کارهای نیک ما و انجام تشریفات مذهبی، بلکه از کارهایی که عیسی مسیح برای ما انجام داد و از ایمانی که ما به او داریم، به دست میآید.

پس ما بوسیله ایمان به عیسی مسیح نجات مییابیم و در حضور خدا بیگناه به حساب میآییم، نه به 28 سبب کارهای خوب خود یا انجام تشریفات مذهبی.

جامعه عزیز، مردی صندوق پستی خود را خالی می کند: تبلیغات، خبرنامه جامعه، یک کارت پستال تعطیلات و - نامه ای از بانک. او با تردید پاکت را در دست می گیرد. حتی به آخرین نامه های بانکی با صورت حسابش هم نگاه نکرد. او مدت هاست که مسیر بدهی های معوق خود را گم کرده است. تنها چیزی که می داند این است که درآمد ناچیز مرکز کاریابی کافی نیست.

و حالا؟ او نامه را باز می کند: دعوتی برای صحبت با خدمات مشتری. مرد جلوی در می ایستد و در می زند او احساس می کند قلبش می تپد و شکمش گرفتگی می کند. مشاور مشتری از او می خواهد که روی صندلی بنشیند. "بله، ما مدتی است که حساب شما را زیر نظر داریم". بنابراین مایلیم با شما در مورد آنچه که باید برای 25000 یورو اتفاق بیفتد صحبت کنیم. 25000 یورو؟ پس اینقدر بد به نظر میآید؟! آیا انتظار بیشتری داشتید؟ "نه، دیگر از این هم بدتر است!"... فکر می کنم ما داریم از کنار هم حرف می زنیم. شما 25000

«گذاری کنید؟» «اینطور نیست یورو اضافه دارید! و می‌خواستم بپرسم آیا و چگونه می‌خواهید این پول را بده. هیچ اشتباهی» نمی‌تواند وجود داشته باشد. به عنوان مشاور من، شما این را بهتر می‌دانید! سپرده سه هفته پیش آمده است: 40000 یورو. همه بدهی‌ها پرداخت شده است «!مرد شوکه شده می‌پرسد: «چه کسی قرار است به من 40000 یورو بدهد؟» و به چه دلیل؟

در این مرحله صحنه را در ساختمان بانک ترک می‌کنیم. آنچه شنیدیم یک مکالمه غیرعادی بود. بده، حتی می‌گویم: برخوردی باورنکردنی بود. من فکر می‌کنم که می‌توانیم خودمان را در موقعیت اولیه کاملاً خوب تصور کنیم: اینکه کسی این احساس را دارد: «من تا گردن در آب هستم!» که خیلی خراب می‌کند: «من تا گردن در آب هستم!» - حتی ممکن است این را شخصاً بدانیم. اما بعد یکی می‌آید و می‌گوید: «همه چیز پرداخت شده است!» و وظایف شما از قبل انجام شده است! همه چیز خوب است «!- اینها جملاتی هستند که در دنیای ما نمی‌گنجند. و ما این را از مشاور مشتری بانک خود نخواهیم شنید. خودمان باید مسائل را مرتب کنیم وگرنه زیر بار می‌رویم.

این ترس از هلاک شدن با کتاب مقدس غریبه نیست. و او همچنین از آرزوی عمیق، از آرزوی دیوانه وار می‌داند که وقتی آب بر من فرو می‌ریزد، کسی آنجا باشد تا بازوانم را بگیرد و بیرون بکشد و دوباره روی زمین محکم بگذارد.

آرزوهای کودکانه «!اما زنان و مردان بالغی هستند که دقیقاً چنین تجربیاتی را داشته‌اند. ما فقط از یکی از آنها شنیدیم. این پل است. او در نامه خود به جامعه در رم در مورد آنچه که زندگی او را بر مبنای کاملاً جدیدی قرار داد می‌نویسد. چیزی که او می‌نویسد به نظر می‌رسد که از دنیای دیگری آمده است. آنها کلماتی هستند که زاینده تجربه‌ای هستند که دنیای روزمره ما مجبور به ارائه آن نیست.

و با این حال نقاط تماس وجود دارد. پولس می‌نویسد: «علیرغم همه چیزهایی که ما را از یکدیگر متمایز می‌کند: ظاهر، سن، منشأ، استعدادها - چیزی وجود دارد که ما انسان‌ها در آن یکسان هستیم: همه به دنبال شناسایی و تأیید هستند. یک نیاز عمیق وجود دارد که همه ما را به هم متصل می‌کند: ما می‌خواهیم دوست داشته باشیم - و نه فقط در ظاهر، طبق این شعار: «من فکر می‌کنم شما عالی هستید زیرا بسیار شوخ طبع هستید، زیرا کار خود را بسیار قابل اعتماد انجام می‌دهید. چون "تو خیلی جذاب به نظر میرسی". زیرا وقتی انتظارات دیگران را ناامید می‌کنیم، این عشق مانند حباب صابون می‌ترکد. ما می‌خواهیم کسی ما را بدون قید و شرط دوست داشته باشد، حتی زمانی که تحمل ما سخت است و در واقع دیگر هیچ چیز دوست داشتنی در مورد ما وجود ندارد.

این واقعیت که هر انسانی آرزوی این نوع محبت را دارد، به نظر نوعی خاطره جمعی از خاستگاه ماست: «در واقع برای من اینگونه بود. اگر من را اینطور دوست داشتند، چگونه زندگی من می‌شد! این فوق‌العاده خواهد بود!»

بله، اما این دنیایی نیست که ما در آن زندگی می‌کنیم. و بنابراین پولس می‌نویسد: «ما جلالی را که خدا به ما عطا کرده است، از دست داده‌ایم، این امر توسط رابطه‌ای کاملاً ضد بحران پشتیبانی می‌شود. بدون شک بدانم: «خداوند در هر قدم اطراف من است و با چشمانی عاشق به من می‌نگرد.» و در این دانش احساس امنیت و ایمنی در درون خود کنم که ترسی نمی‌شناسد - این چیزی است که ما از دست داده‌ایم. ارتباط با عنصر واقعی زندگی ما - با خدا - شکاف عمیقی ایجاد کرده است.

چگونه ممکن است این اتفاق بیفتد؟ این در نهایت در کتاب مقدس نیز چیزی شبیه به یک راز باقی می‌ماند، اما هر نگاهی به اخبار و هر نگاه صادقانه‌ای به خودمان به ما نشان می‌دهد: همین طور است! بی‌آرامش

درگیری مداوم با یکدیگر، شکستگی‌هایی که همه چیز را فراگرفته را نمی‌توان نادیده گرفت. پولس می‌نویسد: "... در اینجا هیچ تفاوتی وجود ندارد: همه آنها گناهکار هستند"

گناه - ممکن است در گوش ما بسیار پیش پا افتاده به نظر برسد. اما این در واقع یک کلمه هیجان انگیز" به معنای واقعی کلمه در آلمانی": از، "hamartia"، است. اصطلاح یونانی که پولس در اینجا به کار می‌برد دست دادن هدف. "گناهکار کسی است که هدف را از دست می‌دهد - زیرا حواسش پرت شده است، زیرا توجه او به چیزی غیر از آن چیزی است که واقعاً می‌خواهد به آن ضربه بزند و به آن برسد

و بنابراین می‌توان گفت: ذات گناه آرزوی گمراه است. ما به دنبال خوشبختی هستیم. ما به دنبال معنا هستیم ما به دنبال عشق هستیم. اما ما در جاهای اشتباه جستجو می‌کنیم. ما روی هدف، روی منشا، روی منبع شادی و معنا و عشق تمرکز نمی‌کنیم. ما دنبال خدا نیستیم. ما عادت کرده ایم که توجه خود را بر روی چیزهایی متمرکز کنیم که به نظر می‌رسد به خانه نزدیک تر هستند و، معتقدیم، بیشتر به ما نیاز دارند.

اما دقیقاً به همین دلیل است که چنین تنگی نفسی در بین ما گسترش یافته است. زیرا هر آنچه جهان ما برای، ارائه دارد - ناپایدار و زودگذر است. و همیشه با چیزی که من باید به بازی بیاورم مرتبط است: عملکرد "انرژی، راندگی. که فشار می‌آورد. این چیزی است که ما را ادامه می‌دهد. و این منجر به "چرخ همستر معروف می‌شود": امروز خوب کار کردم! اما آیا فردا دوباره من خواهم بود؟ اما آیا دفعه بعد می‌توانم این کار را به همین شکل انجام دهم؟» «در حال حاضر همه از من راضی هستند! اما اگر آن را جمع نکنم و واقعاً اشتباه بزرگی مرتکب شوم، چه می‌شود؟

مارتین لوتر این را خوب می‌دانست. او می‌خواست زندگی‌ای داشته باشد که با معیارهای زمان خود شایسته احترام مطلق باشد. راهب شد. و او می‌خواست یک راهب کامل باشد. او برای رسیدن به این هدف خود را تا سرحد توان جسمی و روحی خود خسته کرد. و او همان تجربه‌ای را داشت که بسیاری از مردم امروز دارند: این کار نمی‌کند! اما آنچه او واقعاً می‌خواست: احساس عمیق حق بودن، به رسمیت شناخته شدن و تایید شدن، علیرغم همه تلاش‌هایش محقق نشد. به محض اینکه فکر کرد: «حالا گرفتارم!» از بین «انگشتانش لغزید. بنابراین دوباره - تنگی نفس. لوتر بعداً نوشت: «با این همه کشتی و جنگیدن تقریباً بمیرم

آنچه او را از این امر نجات داد، مواجهه او با کتاب مقدس بود. یعنی با نامه‌ای که امروز صبح ما را هم مشغول کرده است. و در آن بالاتر از همه دو کلمه "ایمان" و "فضل" وجود داشت. همانطور که پولس می‌نویسد: "اما من در مورد عدالت در حضور خدا صحبت می‌کنم که از طریق ایمان به عیسی مسیح حاصل می‌شود... زیرا مردم به واسطه فیض او بدون لیاقت عادل شمرده می‌شوند. "... پس از دویدن و عجله دست بردارید، فقط آرام باشید و بی حرکت بایستید. دیگر نگیرید و نکشید، رها کنید و دستان خود را باز! کنید. دیگر نیازی نیست که بپرسم": آیا من هم می‌توانم این کار را بکنم؟

لوتر در دنیایی که در آن زمان مانند امروز بی رحم بود و با توجه به وجدانش که به اندازه خواسته‌های ما از ما سخت و طاقت فرسا بود، خدایی را کشف کرد که جوهر او مطالبه و محکومیت نیست، بلکه جوهر او عشق است. او به خدایی دسترسی پیدا کرده است که حتی در روزهایی که دیگر نمی‌توانیم هیچ چیز خوب یا درستی درباره خودمان کشف کنیم، به ما قدردانی می‌کند. او شروع به باور به خدایی کرد که او را می‌بخشد. و او را بالا می‌برد، حتی زمانی که دیگران او را تحقیر و طرد می‌کنند

لوتر بعداً در مورد آن نوشت: «وقتی فهمیدم که خدا عشقش را بدون هیچ گونه پیوندی با قدرتم به من داد، احساس کردم دوباره متولد شده‌ام و انگار از دری باز وارد بهشت شده‌ام

زندگی در زمین فیض .سرنوشت ما همین است .این نیت و هدف اولیه ای است که خداوند پیش روی ما قرار داده است

ارزش این را دارد که توجه خود را به این هدف معطوف کنیم .زیرا :هیچ ترسی و مقایسه ای با دیگران و هیچ ناامیدی از خود یا از دیگران نمی تواند بر دیدگاه ما مسلط شود اگر به آنچه خداوند در راه شناخت و محبت آزادانه و بدون هیچ چیزی در مقابلش- به ما می دهد بنگریم .این آزادی از طریق اعتماد به خدا به موضوع - اصلی زندگی لوتر تبدیل شد

مایلم نامه ای را با نامه ای که در سال 1516 به یکی از برادران نظمیه، گئورگ اسپنلین در ممینگن، راهبی که احتمالاً او نیز دچار تنگی نفس شده بود، نوشت: « من همچنین می خواهم بدانم روح شما در چه وضعیتی قرار دارد .سرانجام از تلاش برای درست بودن خسته شده است و یاد می گیرد که نفس راحتی بکشد زیرا مسیح برای ما حضور دارد و می آموزد که اعتماد کند که او ما را درست کرده است ... بارها و بارها به این عشق او فکر کنید و خواهید دید .او شود شیرین ترین تسلی را تجربه کن .آمین